



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

سه مطلب تاکنون در باب کذب مطرح نمودیم، قبل از آن که به مطلب چهارم بپردازیم لازم است که اشاره‌ای کنم به نظر مرحوم آقای خویی پیرامون کذب که منطبق بر بحث ایشان در اصول و در باب وضع است و ایشان این مسئله را در یکی دو صفحه توضیح داده‌اند. ایشان قائل‌اند که اراده انسان در طرف مطابق که همان نفس الامر و واقع است، دخیل است. از آنجا مشهور مبنای ایشان در باب وضع را قبول ندارند، لذا ضرورتی نمی‌بینم که به آن بپردازم، اما نظر ایشان را در مصباح می‌توانید ببینید. به هر حال ایشان جمله خبریه را ملاک اصلی در سنجش با خارج نمی‌دانند، بلکه اراده شخص را ملاک در صدق و کذب معرفی نموده‌اند؛ یعنی درست همان نظری که به تفتازانی هم نسبت داده شده است که پیش‌تر بیانش و اشکالاتش گذشت. این را از این جهت گفتم که توجهی به نظر خاص ایشان داشته باشید که قریب به نظر تفتازانی است.

مطلب چهارم: عمومیت کذب

مطلب چهارم این است که معمولاً سوال می‌شود که آیا کذب به جملات و کلمات ملفوظه اختصاص دارد، یا این که اعم از ملفوظ و غیر ملفوظ است؟

سرچشمه این سوال این است که ممکن است کسی با اشاره با کتابت، خبری را افاده کند، به این جهت که همیشه این گونه نیست که ما اخباری را که افاده می‌کنیم در قالب الفاظ باشد، بلکه گاهی با غیر الفاظ است، مثلاً با اشاره و کتابت. همان طور که الفاظ این طور نیستند که یک وضع ثابت داشته باشند، یا همیشه یک حقیقت الحقیقه عقلی بین الفاظ و معانی وجود داشته باشد، بلکه الفاظ هم ممکن است در طول زمان متفاوت باشند. در این میان فرقی نمی‌کند که جمله خبریه‌ای که شخص افاده می‌کند و منتقل می‌کند، به زبان فارسی باشد، یا عربی، یا چینی و یا انگلیسی. این وصف‌ها امور قراردادی هستند و عمده همان ساختار اصل معنایی است که از جمله بیرون می‌آید و روح قضیه هم همین معنا، یا مفهوم است که باید دید مطابق با خارج هست یا نیست. آنچه اینجا سوال است این است که گاهی ما خبرها را از طریق الفاظ و در قالب الفاظ منتقل نمی‌کنیم، بلکه در قالب اشارات بیان می‌شود خواه اشاره موردی و



اتفاقی، یا اشاره‌ای که بر اساس یک ضبط و قاعده و نظمی مفید معانی هستند، چه تصورات، چه تصدیقات و به صورت جمله معنا را افاده می‌کند، در اینجا لفظی در کار نیست.

بیان یک نکته

نکته دقیقی که اینجا هست این است که این اشاره که اشخاص گاهی به صورت موردی و اتفاقی به کار می‌برند و گاهی به صورت قانون و نظم و زبان ویژه‌ای درآمده است، از این جهت است که دو نوع اشاره وجود دارد: اشاره موردی و اشاره منظم. از سوی دیگر اشاره به دو طریق می‌تواند معانی را منتقل کند: یکی این که اشاره ما را به لفظ منتقل کرده و از لفظ هم به معنا منتقل می‌شویم. در اینجا با یک نوع واسطه (لفظ) به معنا می‌رسیم و گاهی هم ممکن است از اشارات بدون هیچ واسطه‌ای به معنا منتقل شویم، مانند اشارات افراد کر و لال مادرزاد - این افراد الفاظ را با این وضع و سامانه و کدهای لفظی که در ذهن ماست، ندارند - احتمالاً در مورد این افراد، آموزش به گونه‌ای بوده که از ابتدا اشاره به طور مستقیم با آن واقعیت (معنا) پیوند خورده، همان‌طور که لفظ مستقیماً با آن واقعیت پیوند خورده است؛ بنابراین دو گونه است، مثل این زبان‌های واسطه، کسی که عربی صحبت می‌کند گاهی عربی صحبت می‌کند، ولی ذهنش الفاظ فارسی می‌آورد و او هنگام بیان به عربی تبدیل می‌کند و گاهی نیز ذهنش آن‌چنان انس گرفته که در همان قالب عربی هم فکر می‌کند. امروزه هم آموزش زبان دو قسم است: نوع متداول در سابق، آموزش زبان از طریق زبان واسطه بود، مثلاً عینک یعنی این، اما جدیدترین آموزش که بسیار هم مورد تأکید است این است که از اول مانند بچه‌ها باشید؛ یعنی ذهن انسان از اول لفظ انگلیسی و عربی را با همان معنا گره بزند و هیچ واسطه‌ای هم نباشد. این روش خیلی موفق‌تر است و این همان الگوی بچگی است. ذهن بچه از ابتدا مستقیم لفظ‌ها با معانی گره می‌زند. در آموزش زبان‌های دوم هم این دو مدل کلی وجود دارد: یک مدل این است که به همان شکل فرهنگ و کتاب لغت عمل کنیم، مثلاً این لفظ معنایش در فارسی این است و آن وقت از آن لفظ به آن معنا منتقل شویم، به این مدل، آموزش زبان با واسطه زبان مادری گویند، اما نوع و مدل دوم آموزش زبان این است که واسطه‌ای در کار نیست، بلکه از ابتدا الفاظ زبان دوم با همان معانی در ذهن ما منتقل شود؛ یعنی همان الگوی بچگی، البته این مدل آموزش سخت‌تر است، ولی اگر کسی در این فرآیند قرار بگیرد، سریع‌تر می‌تواند رشد کند و زبانش زبان محکم‌تری می‌شود.



جمع‌بندی

پس اشاره دو نوع است: گاهی اشاره متفرقه است که همه ما خیلی بکار می‌بریم اشاره متفرقه‌ای در مقابل اشاره منظم و سامان‌مندی است که امروزه به صورت یک زبان اشاره‌ای درآمده و زبان کر و لاله‌است و گاهی اشاره با واسطه الفاظ، معانی و مدلولات را افاده می‌کند، گاهی هم بدون واسطه و مستقیم همان معانی را افاده می‌کند. این دو تقسیم در باب اشاره است. روشن است که در بسیاری اوقات می‌توانیم به جای کدهای لفظی، همین حرکات و اشارات را داشته باشیم، پس کد می‌تواند باشد لفظ باشد، یا اشاره باشد. اشاره هم ممکن است به طور مستقیم کد آن معنا باشد و ممکن است کد لفظی باشد که آن معنا را افاده می‌کند.

انواع استعمال الفاظ

غالباً نوشتارها تابع همان نظام وضع الفاظ هستند، منتهی الفاظ را دو گونه به کار می‌برند و نوع استعمال الفاظ با هم فرق می‌کند:

۱ - الفاظ از طریق زبان ادا شوند.

۲ - الفاظ با قلم نوشته شوند که غالباً در نوشتار این طور است؛ یعنی این کدهای نوشتاری برای آن الفاظ موضوعه هستند و آن الفاظ معانی را افاده می‌کنند در اینجا یک واسطه می‌خورد. در حقیقت الفباء یک نوع شکل است، مثل باقی اشکال هر کدام از این اشکال هم کدگذاری شده‌اند و آن وقت معنا را افاده می‌کنند و لذا معمولاً کتابت این طور است؛ یعنی حالت واسطه می‌خورد و تابعی از همان نظم الفاظی است که قرار داده شده است. این تحلیل حقیقت اشاره، کتابت و امثال آن بود و در اینجا اختلاف و نزاعی میان علماء نیست و همه قبول دارند که اشارات و کتابات آن هم انواع کتابات - با قلم باشد، یا کامپیوتر و یا به شکل دیگر - این‌ها ناظر به حکایت یک معنایی در خارج هستند و مانند الفاظ در ذاتشان حکایت‌گری از خارج نهفته است و خارج هم یک معنای عام است؛ یعنی واقع و نفس الامر.

این حکایت‌گری هم یا مطابق هست، یا مطابق نیست و این مسئله عقلی است.

نتیجه از بیان این مطالب می‌توان با دو مقدمه نتیجه گرفت که در باب اشارات و کتابات نیز همچون الفاظ، مطابقت و عدم مطابقت معنا دارد.



مقدمه اول: کتابات و اشارت مانند الفاظ، ذاتشان مرآتیت و حکایت‌گری از واقعیات است که گاهی حالت تصویری دارد که به بحث آن کاری نداریم و گاهی هم حالت تصدیقی و خبری دارد. زمانی که این‌ها حالت خبری پیدا کنند، ذاتشان مثل الفاظ حالت حکایت‌گری دارد.

مقدمه دوم: وقتی چیزی ذاتش حکایت‌گری و مرآتیت باشد، قطعاً می‌توان گفت که این یا مطابق هست، یا مطابق نیست.

نتیجه این دو مقدمه این است که این مطابقت با واقع و عدم مطابقت به الفاظ اختصاص ندارد، بلکه این قاعده در هر آنچه همه آن کدهای قراردادی که برای حکایت وضع شده است را داشته باشد هم جاری است.

اقسام افعال انسان

افعال انسان گاهی لفظی است، گاهی اشاری است و گاهی کتابی، پس می‌توان گفت که الفاظ هم از افعال ماست و این الفاظ شفاهی، یا الفاظ اشاری و یا کتابی برای حکایت‌گری از جای دیگر و واقعیت دیگری کدگذاری شده‌اند و از آنجاکه ذاتشان حکایت‌گری و مرآتیت است، پس یا مطابق واقع هستند و یا نیستند و غیر این اصلاً نمی‌شود تا اینجا مسئله عقلی و برهانی است، اما اینکه حالا ما این مطابقت و عدم مطابقت را صدق و کذب می‌گوییم، این دیگر به قرارداد و ارتکازات و انصرافات و تبادرات ذهنی ماست.

جمع‌بندی

گفتیم که افعال انسان سه قسم است: گاهی لفظی است، گاهی اشاری و گاهی کتابی، این افعال از آنجاکه ذاتشان حکایت‌گری است، پس این ذات حکایت‌گر یا مطابق با واقع هست، یا مطابق نیست تا اینجا مسئله عقلی و برهانی است، اما این که این مطابقت و عدم مطابقت را صدق و کذب می‌گوییم، این دیگر به قرارداد، ارتکازات و انصرافات و تبادرات ذهنی ماست، به این صورت که هر چه مطابق واقع باشد می‌گوییم صدق و هر چه مطابق واقع نباشد، می‌گوییم کذب و لذا با این سه مقدمه می‌توان گفت که اشارات و کتابات مثل الفاظ، یا مطابق با واقع بوده و صادق هستند، یا مخالف واقع هستند و کاذب، پس صدق و کذب در این‌ها هم جریان دارد.



مطلب پنجم: علائم

علائمی وجود دارد که از قبیل الفاظ و کتابات و اشارات نیستند و تابع لفظ نیز نمی‌باشند، ولی قرار داده شدند برای این که یک معانی را به طرف منتقل کنند. این علائم حتی از قبیل اشارات هم نیستند؛ چون اشارات غالباً با واسطه الفاظ انسان را به معانی موردنظر می‌رسانند و تابعی از الفاظ می‌شوند. اگرچه گفتیم گاهی اشارات غیر از الفاظ و فراتر از الفاظ است، اما معمولاً تابعی از آن هستند.

انسان در زندگی با یک علائم و نشانه‌هایی روبروست که یک نوع حکایت‌گری دارند، ولی از مقوله الفاظ و اشارات و کتابت نیستند، مثل علائم راهنمایی و رانندگی یا نشانه‌هایی که در کامپیوتر هم گذاشته می‌شود که وقتی چراغ‌ها این‌طور شد معنایش آن است، یا در وسایل و چیزهای مختلفی مثل تابلوها. این علائم قرار داده شدند برای این که مطلبی را افاده کنند و لذا این امور هم نوعی حکایت‌گری از واقعیت دارند، مثلاً نور قرمز یعنی توقف و نور سبز حکایت از این دارد که می‌توانی بروی که این جنبه انشایی دارد. گاهی هم متضمن خبری هستند، مثلاً وقتی که یک علامت قرمزی می‌آید، معنایش این است که «اینجا خطر است»، یا آن سنگ‌هایی که جلو می‌گذارند و چیزی مثل نوار قرمز روی آن می‌بندند، معنایش این است که در اینجا کارگران مشغول کارند، پس این علائم و هشدارها معمولاً جنبه انشایی دارند، ولی متضمن یک نوع خبر هم هستند.

نظر امام خمینی (رحمة الله علیه) درباره علائم

در مورد این علائم که تابع الفاظ نیستند، ولی جنبه انشایی داشته و متضمن خبری می‌باشند، برخی از علماء مانند امام خمینی (رحمة الله علیه) قائل‌اند که در اینجا دیگر صدق و کذب مطرح نمی‌شود و لذا گناهی هم ندارد.

نظر استاد (حفظه الله)

به نظر ما همان بیانی که در بحث قبلی داشتیم و دو مقدمه را عنوان نمودیم در اینجا هم مطرح می‌شود و فرقی نمی‌کند که علائم باشد، یا الفاظ و یا اشارات و کتابات؛ زیرا طبق آن دو مقدمه، الفاظ، اشارات و کتابات در ذاتشان حکایت‌گری و مرآتیت از واقع را دارند و یک معنا و مفادی را می‌خواهد منتقل کنند، علائم هم چنین هستند. این علائم هم کدهای قراردادی هستند که یک معانی را منتقل کنند چه فرقی می‌کند که این کد «اینجا خطر است» از زبان من جاری شود، یا دست خود را مثلاً این‌طوری بگیرم معنایش این باشد، این مطلب را اشاره کنم، یا بنویسم



به جای این کدهایی که کلمه هستند، یا اشاره و یا مکتوب، بیایم در جایی که کارگری را مشغول کار است علامتی را بگذارم که همین معنا را به ذهن انتقال دهد، یا با رنگ قرمز مشخص کنم، طبق یک قراردادی مثلاً این رنگ معنایش این است که در اینجا کارگری دارد کار می کند، یا اینجا خطر است.

پس این علائم هم از نظر ما انشاء می کند و انشاء هم مؤید نظر ماست. علامت هم می تواند واقعیت را منتقل کند، گاهی انشاء می کند و گاهی اخبار و بر اساس قرارداد است، مثلاً این علامت قرارداد شده بر این که کسی اینجا کار می کند و این را به دلالت التزامی می توان فهمید.

از این رو باید گفت که به نظر ما صدق و کذب نیز در علائم مطرح می شود؛ زیرا درست است که در اینجا لفظ وجود ندارد، ولی ملاک صدق و کذب وجود دارد، البته ملاک عرفی آن از باب بنای عقلاء، از این رو اگر علامتی را قرار دهد مبنی بر وجود چاه در اینجا، ولی درواقع چاهی نباشد، به طور قطع و اطمینان ملاک کذب در اینجا هم هست. البته باید گفت این حرمت ها در جایی است که به انسان عاقل مختاری منتسب شود و اگر منتسب نشود، مثلاً بی دلیل تابلویی درست شود، یا یک لفظی درست شود، در این حرمت جاری نیست، بلکه به انسان منتسب است؛ یعنی من به جای اینکه بگویم اشاره کردم، به جای این که بگویم نوشته ام و به جای اینکه بگویم، علامتی درست کرده ام، معنای علامتی که درست شده است مثلاً این است. در اینجا هم ملاک کذب هست؛ زیرا یک انسان عاقل و مختار و مکلفی این تابلو را نصب می کند، درواقع او کاذب است و ما کذب را به او نسبت می دهیم.

پس از نظر ما هم علائم مثل بقیه کدهاست که ذاتشان حکایت گری از یک مطلب اخباری است، نه انشائی، خواه مستقیم، یا غیرمستقیم، ولی فرض می کنیم که مدلول اخباری در آن وجود دارد و در اینجا مطابقت و عدم مطابقت هم مطرح می شود و ارتکازی است؛ از این رو بحث از صدق و کذب در علائم هم معقول است؛ زیرا ملاک صدق و کذب در علائم هم موجود است و تفاوتی ندارد، به جای این که در قالب الفاظ معانی را منتقل کند، در قالب علائم چنین نموده است.

شواهد دال بر وجود ملاک صدق و کذب در علائم

در احوال مرحوم شهید صدر دارد که در ایام حصرشان که همه راه ها بر ایشان بسته بود، همراهانشان از بالای پشت بام می آمدند و با چند علامت مطلب را به ایشان منتقل می کردند، یا در زندان ها که چیزی برای انتقال مفاهیم ندارند، اشکال و علائمی درست می کنند تا مفاهیم و مطالب را به یکدیگر منتقل کنند، این با اشاره فرقی نمی کند،



منتهی این علائم راهنمایی و این‌ها معمولاً برای آن خطرات که جنبه انشائی دارند وضع شده‌اند، ولی همیشه این انشا یک مدلول التزامی دارد که مثلاً اینجا یک خطر است، یا مثلاً چنین و چنان است و از این حیث می‌شود این‌ها را متصف به صدق و کذب نمود.

جمع‌بندی

گفته شد که علائم و نشانه‌هایی وجود دارد که مفید معنا هستند، ولی از مقوله لفظ، یا اشاره با دست و حرکات دست و این‌ها نیستند، البته این هم نوعی رفتار اشاره‌ای است، منتهی گاهی انسان بدون ابزار اشاره می‌کند و گاهی با یک ابزاری همان معنا را افاده می‌کند و فرقی بین این دو نیست. یک نوع رفتار است، منتهی رفتاری که اتصالش با آن معنا با کدگذاری درست شده، مستقیم و با دست و این‌ها نیست و گاهی یک ابزار دیگری را هم بکار می‌گیرد. به نظر می‌آید که این فرمایش که بعضی فرمودند در علائم صدق و کذب مطرح نمی‌شود، خیلی تام نیست؛ زیرا مطابقت و عدم مطابقتی که عقلاء فرمودند در اینجا هم هست؛ از این جهت که ذات این علائم هم حکایت‌گری است، برای این که مطلبی را افاده می‌کنند و چیزی هم که برای حکایت‌گری وضع شده است، یا مطابق است، یا مطابق نیست؛ بنابراین ملاک صدق و کذب هم در علائم مطرح می‌شود.